



حسین شکیب‌راد

سر دبیر

مردی ثروتمند بود که باغ‌های بزرگی داشت و برای چیدن میوه‌های باغ مجبور بود کارگرهای بیشتری استخدام کند. کارگزارش را برای کارگر فرستاد و او چند کارگر را با خودش آورد. برخی هم از گوشه و کنار خبر به آنها رسید که فلانی کارگر است و کمی دیرتر خودشان را رساندند. حتی چند نفری هم آخر شب وقتی که تقریباً کار تمام شده بود، خودشان را به باغ رساندند. شب هنگام موقع تقسیم حق الزحمه هاشم‌نژاد و ثروتمند به همه پول داد. بعد یهویی است آنها بی که از صبح به کار مشغول بودند، آزرده شدند و گفتند: «این بی‌انصافی است. چه می‌کنید آقا؟ ما از صبح کار کرده‌ایم و این‌ها غروب رسیدند و بیش از دو ساعت نیست که کار کرده‌اند. بعضی‌ها هم که چند دقیقه پیش به ما ملحق شدند. آنها که اصلاً کاری نکردند.» مرد ثروتمند خندید و گفت: «به دیگران کاری نداشته باشید، ولی آنچه که به خود شما داده‌ام کم بوده است؟» کارگران یک‌صدا گفتند: «نه، آنچه که شما به ما پرداخته‌اید، بیشتر از دستمزد معمولی ما هم بوده است، با وجود این، انصاف نیست اینانی که دیر رسیدند و کاری نکردند، دستمزدی نزدیک به ما بگیرند.» مرد اما جواب جالبی داد. گفت: «علت پرداختن این مبالغ کار هر فرد نیست، من چون از خدا ثروت خوبی گرفته‌ام باید از این ثروت به دیگران خبر بسانم. شما بیش از توقع‌تان مزد گرفته‌اید، پس مقایسه نکنید. من در ازای کارشان نیست که به آنها دستمزد می‌دهم، بلکه می‌دهم چون برای دادن و بخشیدن، بسیار دارم، من از سربیزی نیازی است که می‌بخشم.» این حکایت کوتاه دقیقاً ماجرای ماست با خدا. بعضی‌ها برای رسیدن به خدا سخت می‌کوشند. بعضی‌ها درست دم غروب از راه می‌رسند. بعضی‌ها هم وقتی کار تمام شده است پیدایشان می‌شود اما همه یکسان زیر چتر لطف و مرحمت الهی قرار می‌گیرند. اصلاً اگر قرار بود خدای این‌ها که به لطف و کرم و درایی خودش نگاه‌کند، به عمل مانده‌ها نگاه می‌کرد که کلاه‌مان پس معرکه بود. این شب‌ها هم که خدایمانی گرفته و دست و دل‌باز تر هم خرج می‌کند. آن قدر که می‌گوید تو اگر بخوابی هم برایت ثواب می‌نویسم. پس خیلی باید قدر این روزها و شب‌ها را بدانیم. و از همه مهم‌تر این است که از او بهترین چیزها را برای خودمان و اطرافیان‌مان بخواهیم.

زندگی تکانی با خانه تکانی



نرگس طهمورثی

تهران

خانه تکانی برایم یادآور یک رستاخیز کوچک است؛ رستاخیزی که در آن گرد و غبار کهنگی از جسم و جان زدوده می‌شود و جای خود را به تازگی و طراوت می‌دهد. یادآور این است که گاهی باید از داشته‌های قدیمی دل کند تا فضایی برای تجربه‌های جدید باز شود. خانه تکانی فقط تمیز کردن خانه نیست، بلکه فرصتی است برای مرتب کردن ذهن و روح. وقتی وسایل اضافی را دور می‌ریزم، در واقع بارهای اضافی را از دوش خود برمی‌داریم و سبک‌تر می‌شویم. این کار به من یادآوری می‌کند که زندگی

غبار دل را بتکان



زهرا سهرابی

لرستان

خانه تکانی برایم یادآور روزهای آمدن بهار است زمستان است اما بهار هراز چندگاهی دستی می‌کشد روی دل‌های بیخ‌زده‌مان. خانه تکانی برایم یادآور تمامی لحظات قشنگی است که با خانواده در حال تمیز کردن خانه داشته‌ام. آن وقت‌ها که دستمال به دست همه جا را عین آینه پاک می‌کنیم و بهترین



هم به همین شکل است؛ باید چیزهایی را که دیگر به درمان نمی‌خورند رها کنیم تا بتوانیم به جلو حرکت کنیم. خانه تکانی فقط زدودن لکه‌ها و مرتب کردن وسایل نیست، بلکه فرصتی است برای ارزیابی دوباره آنچه داریم و آنچه می‌خواهیم. وسایلی که دیگر نیازی به آنها نداریم، خاطراتی که آزارمان می‌دهند و افکاری که مانع پیشرفت‌مان می‌شوند، همگی باید رها شوند. خانه تکانی همچنین یادآور نو شدن طبیعت و شروع فصل بهار است. با دیدن گل‌های تازه شکفته و شنیدن صدای پرندگان، امیدی در دلم زنده می‌شود که همه چیز می‌تواند بهتر شود. این امید به من انگیزه می‌دهد تا در زندگی شخصی و حرفه‌ای خود نیز تغییراتی ایجاد کنم و به سمت اهدافم پیش بروم. در نهایت، خانه تکانی برایم یادآور این است که زندگی یک

نسخه کاربلد خانه را در خودمان تداعی می‌کنیم. غبارها را تکان می‌دهم که رخت ببندند و خانه‌مان زندگی کند، به سان غبارهای دل‌مان که هراز چندگاهی باید لطف کنیم و پاک کنیم‌شان. به سان همان نگرانی‌ها و خستگی‌ها و حتی تمامی رنج‌های یک سال گذشته را.

خانه تکانی اولین قدم به سوی تحول است. هرسال، بهار با نوید زندگی نو و رنگ‌های تازه‌ای که به جهان می‌بخشد، می‌آید. خانه تکانی نیز همچون نمادی از این تحول و تازگی، ما را وادار می‌کند همان‌گونه که گرد و غبار از خانه‌های‌مان پاک می‌کنیم، دل‌های‌مان را هم

سفر است و باید از هر لحظه آن لذت برد. با تمیز و مرتب کردن مکانی که در آن آرامش می‌یابم و انرژی می‌گیرم، فضایی آرام و دلپذیر برای خود ایجاد می‌کنم و این به من کمک می‌کند تا با انرژی بیشتری به استقبال چالش‌های زندگی بروم.



از زنگارهای قدیمی و نگرانی‌ها خالی کنیم. در این روزهای پیش از بهار، وقتی که پرده‌ها را کنار می‌زنیم و نور خورشید به اتاق‌های ما تابد، این احساس دلنشین به ما دست می‌دهد که انگار در حال پذیرش زندگی جدیدی هستیم. پنجره‌ها را باز می‌کنیم و نسیم بهاری را که با خود بوی گل‌ها و زندگی نو را به همراه دارد، به داخل خانه دعوت می‌کنیم. خانه تکانی فرصتی است برای بازنگری، برای درک ارزش واقعی زندگی و برای یادآوری این‌که هر روز می‌تواند آغازی نو باشد. هرچه گذشته، اکنون زمان آن است که آینده‌ای روشن و پرنرژی را آغاز کنیم. خانه تکانی، نمادی از امید و تحول است، نمادی از این‌که می‌توانیم همیشه بهتر شویم و زندگی را از نو آغاز کنیم.

فردا دوباره گرد و غبار برمی‌گردد



مارال سیفی

تهران

از همان کودکی همواره از تلنبار کردن چیزهای مختلف روی هم بدم آمده، از تلنبار کردن درس‌ها و پروژه‌ها و مسئولیت‌ها و کارها، تا خانه تکانی‌های سالی یک‌بار. عنصر تاثیرگذار در پیری زودرس! چرا وقتی می‌توانیم طی سال خانه را نرم‌نرمک تا زمان نرسیدن بهار مرتب کنیم، تا اسفند صبر کنیم و بعد به اسفند روی آتش تبدیل شویم؟! آن قدر انرژی و وقت بگذاریم که بعد از خستگی نتوانیم لذت از خانه تکانی ببریم، چون همه را تلنبار و یکجا مورد مرحمت قرار داده‌ایم! یک ماه هم عذاب کشیده‌ایم، تا دیگران با یک ساعت دپدو بازدید



که آن هم معلوم نیست بیایند یا نه، بگویند شما انسان مرتبی هستید، مرحبا؟! و از همه مهم‌تر چرا همه با هم؟! چرا همه با هم در زمانی معین خانه تکانی کنیم، تا همه با هم در زمانی معین خسته و فاقد سلامت روان شویم؟ بهتر نیست خانه تکانی به بخشی از زندگی روزمره ما تبدیل شود و هر هفته سال تکه تکه گوشه و کناره‌های خانه را تمیز کنیم تا این‌که انفجار اسفندی ایجاد کنیم. آن هم تمیز کردن جاهایی از خانه که تا ۱۱ ماه قبل متوجه وجود خارجی آنها نبوده‌ایم. هرطور نگاه کنیم معایب بیهودگی خانه تکانی به مزایای حس و امید خانه تکانی چیره می‌شود. و چه بسا بهتر است زندگی را صرف انجام دل‌تکانی کنیم! دل‌های‌مان را از کدورت‌ها پاک کنیم، به جای پارو کشیدن به فرش‌ها، غبارهای دل‌مان را بتکانیم، کینه‌ها را رها کنیم، آدم‌ها را ببخشیم و از تماشای پاکیزگی قلب‌های‌مان لذت ببریم.

مروری بر ماجرا



فرهود عباسی‌فرد

تهران

اسفند ماه که می‌شود خودم را آماده می‌کنم برای تغییر؛ نه از آن تغییرهایی که کل خانه را آب و جارو کنیم تا سر و شکلش عوض شود و نه از آن تغییرهایی که با خریدن لباس‌هایی مناسب سرتاپای آدمی، شکل و قیافه‌ای به صاحبانش می‌دهند؛ نه! این تغییر از جنس نوع نگاه کردن به دنیاست. می‌گویند لحظاتی قبل از مرگ، انسان کل زندگی و اتفاقات مهمش را مانند یک فیلم در درون فکرش مرور می‌کند و بعد به سرانجام رفتن از این دنیا می‌رسد. کارکرد سال نو برای من نیز همین است؛ همین که به گوشه‌ای از دنج خانه فکرت بنشینم و به همه بودن‌ها و



نبودن‌های روزهای گذشته نگاه کنی. عدد ۳۶۵ را یک بار از اول تا آخر بشمارید؛ احتمالاً در اواخرش خسته خواهید شد؛ حال فکر کنید که این ۳۶۵، روزهای زندگی ماست؛ روزهایی که تک به تک لحظاتش، تجربه‌هایی پراز حادثه همراه خود داشته. انسان، آزاد است و رها اما این آزادی زمانی معنا پیدا می‌کند که او دست به هر کاری که می‌خواهد بزند؛ شعور و تعقل هم همین کارکرد را دارد. اگر خود را بافته‌ای از انسان‌های دانیم پس راه داریم که با میانجیگری عقل و احساس، به نتیجه‌ای از زندگی خود برسیم و به سویی قدم برداریم که در آینده، مرور این لحظات زندگی، برای‌مان دلپذیرتر باشد و سرمان نیز جلوی خودمان در آینه، بالاتر و سینه‌مان فراخ‌تر باشد. زندگی، گذر همین ثانیه‌هاست که با هر پلک زدن می‌گذرد و لحظه‌هایش خاطره می‌شوند. خاطره، ارزشمند است و تنها دارایی انسان برای روزی که مرور می‌کند؛ تا یادمان بیايد بودن در لحظه و زیستن آن، تنها سهم ما از دنیا است